

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۷ دسمبر ۲۰۱۱

پاسخ پاکستان و برتانيا به کنفرانس بن دوم

در خبر ها خواندیم که به تاریخ ۶ دسمبر مطابق با ۱۵ قوس در مراسم "عاشورا" در سه شهر بزرگ افغانستان یعنی کابل، مزار و قندهار، به اثر انفجار چندین بمب، بیش از ۶۰ نفر کشته و به صد ها تن دیگر زخم های مهلکی برداشته اند.

هرچند برای مردم ما که همه روزه خبری از قتل و جنایت را شنیده و چه بسا خود شاهد آن باشند، شنیدن چنین خبری می تواند عادی به نظر آید و حتا تحلیل گرانی که مکتب نرفته ملا شده اند، با آماج نفرت قرار دادن طالب، بخواهند وجدان معذب خود را آرام سازند؛ مگر در واقعیت امر قضایا نه چنان ساده و پیش پا افتاده است و نه هم می توان با یک تحلیل من در آوردی به قضیه جواب ارائه داشت.

چه گذشته از آن که طالب به زود ترین فرصت، چنین عملی را محکوم نموده و آن را کار اشغالگران معرفی داشت و به صراحت گفت که چنین عملی از طرف اشغالگران به منظور ایجاد شقاق و نفاق صورت گرفته است و با در نظر داشت آن که صفوف طالب در صورتی که از یک سو رهبری آنها چنین عملی را محکوم نماید و از طرف دیگر از آنها بخواهد تا به اعمال مشابهی دست بزنند، اعتماد خویش را به رهبری از دست داده و دیگر چیزی به نام اتوریتة برای آنها باقی نخواهد ماند؛ وابستگی های اخیر طالب در زمینه های اکملات لوژیستیک، تسلیحات و حتا افراد به دولت ایران، عامل دیگر نیست که می شود حدس زد در این رابطه طالب دروغ نگفته و واقعاً کار رهبری آنها نیست.

با در نظر داشت چنین طرز دیدی، سؤالی به وجود می آید، که اگر طالب نه پس چه کسی و یا نهادی به چنین جنایت هولناکی دست یازیده است؟ ضمن این مختصر خواهم کوشید تا برداشت خودم را از قضیه بنگارم، این که چقدر آن درست و چقدر ضریب خطا در آن وجود دارد، آینده آن را روش خواهد نمود.

به خاطر روش شدن قضیه به ناگزیر باید اندکی به سر خط اخبار طی ۱۵ روز گذشته مراجعه نمائیم. خبرهای مهمی که طی این ۱۵ روز در سطح جهان و منطقه بودند، اینها اند:

۱- فرانسه پیشنهاد داد که جهت به زانو در آوردن نظام ولایت فقیه، باید فروش نفت ایران شامل تحریمها گردد.

۲- برتانیای فیصله نمود تا بانک مرکزی ایران شامل تحریمهای آن کشور گردد.

۳- به دنبال اشغال لیبی به وسیله ناتو و به ابتکار و تحت رهبری فرانسه و همکاری نزدیک برتانیای، به علاوه آن که آن کشور در عمل می خواهد پرچم رهبری اروپا را به شانه گیرد سخت تلاش دارد تا نزدیکی های اخیرش با لندن را عمق بیشتر ببخشد.

۴- دولت المان در صدد است تا بزرگترین کنفرانس تاریخ آن کشور را به ارتباط قضیه افغانستان در بن دایر نماید.

۵- امپریالیسم جنایت گستر امریکا، در حالی که تا هنوز یخ های مصنوعی روابطش با پاکستان ذوب نشده است با یک عمل تحریک آمیز که عذر خواهی های چندی را نیز به دنبال آورد در داخل پاکستان یکی از چونی های ارتش آن کشور را بمبارد نموده تمام سپاهیان آنجا را به قتل می رساند.

۷- پاکستان ضمن انتقاد آشکار از این عمل بادر و متحد دیرینش، به مثابه احتجاج علیه چنین جنایتی، اعلام می دارد که شاید در "کنفرانس بن دوم" شرکت ننماید.

۸- عده ای به نام "دانشجو" در ظاهر امر در تقابل با سیاست های برتانیای، در تهران بالای سفارت خانه و اقامتگاه دیپلمات های آن کشور حمله آورده خسارات زیادی را باعث می گردند.

۹- وزیر خارجه المان ضمن آن که بر نقش پاکستان در تأمین صلح در افغانستان تأکید ورزید، رسماً اعلام داشت که به خاطر امتناع پاکستان از شرکت در آن جلسه، کنفرانس به تعویق نیفتاده و کار خویش را ادامه خواهد داد.

۱۰- اتاق فکر سیاست خارجی المان با وضاحت ابراز داشت که المان به خاطر علایقی که در منطقه و افغانستان دارد، بعد از ۲۰۱۴ و خروج نیروهای امریکا از آن کشور، افغانستان را ترک نگفته به کمکهایش به دولت های آینده افغانستان، ادامه خواهد داد.

۱۱- در جریان یک جلسه عاجل و فوق العاده بین برلین و پاریس فیصله به عمل آمد، تا من بعد به ارتباط نجات پول "یورو" بین برلین و پاریس تفاهم و نزدیکی بیشتر به وجود آمده، با طرح سیاست های جدید به صورت مشترک "یورو" و در نتیجه اتحادیه اروپا را از سقوط و تجزیه نجات دهند.

۱۲- رژیم ولایت فقیه با نفوذ به سیستم فرماندهی یکی از طیارات بی پیلوت امریکا، آن را به فرود اجباری به ایران وادار ساخت.

به ۱۲ مورد فوق نیک نظر اندازید و ببینید که امپریالیسم جنایت گستر امریکا در کجا به صورت مستقیم دخالت نموده است، آیا این امر که یگانه ابر قدرت جهان در جریان بیش از ده روز، فقط یک بار نامش در سرخط اخبار تبارز می یابد و دیگر از آن خبری نیست، اندکی عجیب به نظر تان نمی آید و فکر نمی کنید حرکات مخفی در جریان است که باید به صورت دقیق شکافته شود؟

تا جایی که ذهن همیشه مشغول به من اجازه می دهد، می توانم روابط دیالکتیکی بین تمام حوادث را چنین تشخیص بدهم، حال به چه میزان درست است و یا نه؛ صرف نظر از آن که سایر دوستان نیز می توانند آن را تصحیح و تکمیل نمایند، قضاوت را می گذاریم به آینده:

همان طوری که همه می دانیم بعد از ختم جنگ عمومی دوم با وجود آن که تولد "ناتو" تا حدودی تمام کشور های اروپائی را در موقعیت یک سان با ایالات متحده امریکا قرار داد، مگر با آنهم روی علایق و در هم آمیزی های اقتصادی که بین ایالات متحده امریکا و بریتانیا وجود داشت و از طرف دیگر، امریکا به مثابه ابر قدرت تازه نفس به خدمات و تجارب استعماری برتانیای سخت نیازمند بود، روابط آنها بیشتر از سایر کشور های عضو ناتو با هم نزدیک بوده و کمترین حایل و یا پرده ای بین آنها وجود نداشت.

عکس برتانيا، فرانسه در موقعيتی قرار داشت که از جانی به موجودیت امريکا برای حفاظتش مقابل هجوم احتمالی "شبح سرخ" سخت نیازمند بود و از طرف دیگر نمی توانست به مانند لندن، تمام دار و ندارش را تقدیم ایالات متحده نموده خود دست نگر آن کشور باقی بماند.

از همین جاست که دولت فرانسه از همان آغاز ختم جنگ در تمام دوره ها، اعم از زمان "دوگول، ژيسکارديس، میتران، شیراک" و اکنون هم "سرکوزی" نوعی روابط دوگانه با واشنگتن را پیش گرفته گاهی بنا بر احتیاج خود را با آنجا زیاد نزدیک نموده و زمانی هم که احتیاجش رفع شده با آن کشور از فاصله ستراتیژیک- به تعلیق در آوردن عضویت فرانسه در ناتو- صحبت به عمل آورده است. مگر در عوض سخت کوشیده است تا از لحاظ سیاسی زیر بال دولت المان را گرفته به خصوص در دوران "میتران- کهول" نقش لیلی و مجنون اروپا را به عهده گرفته سخت تلاش نماید تا بر محور وحدت فرانسه- المان و ایتالیا ستراتیژی وحدت اروپا را تحقق ببخشند. کاری که بعد از سالها تلاش و مجادله سرانجام تا اندکی به بار نشسته با پیدایش بازار مشترک اروپا و به خصوص بعد از سقوط دیوار برلین پیدایش "اتحادیه ارپا" سرمایه داران فرانسوی را به رؤیا های شیرینی فرو برد.

سیاست امريکا در تمام این دوران، ضمن حمایت های ستراتیژیک از فرانسه و المان در قبال شوروی آن روز، وارد کردن ضربات تاکتیکی متواتری به وسیله برتانيا بر آنها بود. برتانيا که به حق از طرف اروپائیان شامل آن قاره به حساب نیامده و به نام "جزیره" از آن نام می برند، هم در تمام این مدت با چاکری عام و تام و به مانند یک نوکر وفادار و کمر بسته در خدمت ابر قدرت امريکا قرار داشته، به علاوه آن که منافع مادی مورد نظر خویش را از این دنباله رویها تأمین می نمود، اهداف سیاسی خویش را نیز با تکیه به قدرت امريکا برآورده می ساخت.

به دنبال فرو ریختن دیوار برلین به وسیله سرمایه انحصاری المان غرب آنروز و به تعقیب آن اضمحلال شوروی آن زمان، جمهوری فدرال المان که از وحدت دو المان نه تنها موقف خود را به مثابه بزرگترین قدرت اقتصادی اروپا مستحکم نمود بلکه با تکیه بر نفوس هر دو بخش المان، پر نفوس ترین کشور اروپا نیز گردید، خواستار سهم گیری بیشتری در غارت جهان گردید.

آنهايي که اواسط دوره دوم حاکمیت "کلینتن" و آخرین ماه های قدرت "هلموت کهول" صدراعظم المان را می توانند به خاطر بیاورند به حتم فراموش ننموده اند، که چگونه کلینتن در ظاهر ضمن یک شوخی به کهول فهماند که زیاد چاق شده و باید متوجه صحت خویش باشد. این جملات هر چند آنزمان از طرف رسانه ها به مثابه یک شوخی تلقی گردید، مگر آنهايي که با سیاست آشنائی دارند و می دانند که چگونه باید مطالب را در ورای سطور خواند، متوجه شدند که ستاره بخت کهول رو به افول گذاشته است.

تکامل اوضاع بعد از انتخابات پارلمانی در المان به وضاحت نشان داد که منظور کلینتن چه بود. چه با ختم انتخابات، سرمایه از صندوق جادویی انتخاباتش، "شرودر" را بیرون کشیده در اولین گام ضمن آن که المان را خلاف نص صریح قانون اساسی آن کشور وادار به شرکت در جنگ "بالکان" که به تجزیه یوگوسلاویا انجامیده تراژیدی دردناکی را در تاریخ معاصر اروپا به وجود آورد، ساخت و تجزیه چکسلواکیا را بر مردم آن تحمیل نمود، بیشترین بار مصارف جنگ بالکان و اسکان بیش از یک میلیون پناهنده از آن مناطق را نیز بر المان تحمیل و تعمیل نمود.

دولت المان که بیشترین بار جنگ را متقبل شده بود و انتظار آن را داشت تا در ختم جنگ آن مناطق که به صورت سنتی بخشی از قلمرو نفوذ المان به شمار می رفت، دوباره تحت قیمومیت آن کشور قرار گیرد، وقتی متوجه شد که

دستش از همه جا خالی مانده است که ایالات متحده آمریکا پایگاه های نظامی خود را در مناطق مفتوحه جدید اعمار نموده در عمل اعلام داشت که به هیچ نوع تقسیم منافع نمی تواند بیندیشد.

در جوشاجوش بزن و بکن های پشت پرده آنزمان، ۱۱ سپتمبر اتفاق افتاد و آمریکا تصمیم گرفت تا بر افغانستان حمله نماید. امپریالیسم جنایت گستر آمریکا که از جنگ اول خلیج و به خون کشاندن عراق و جنگهایی که به تجزیه یوگسلاویای آنزمان انجامید، تازه فهمیده بود که می تواند منافع خود را به وسیله سربازان ناتو برآورده سازد، پای تمام متحدین دور و نزدیک خویش را در اشغال افغانستان دخیل ساخته هریک را متناسب با توانائی ها و ظرفیت آنها در سهم گیری از افغانستان سهیم ساخت.

اینجاست که باز هم کارت های همکاری ها متقابل از نو توزیع شده و به هریک از متحدین منطقه ای پیشکش گردید. ضمن آن که خودش به مثابه سلطان بلامنازع حق یافت تا در همه جا حضور به هم رساند، در مجموع قیومیت شمال افغانستان را بر دوش دولت المان گذاشت و اما علت این که چرا چنین کرد، خودش داستانی دارد مفصل که امید روزی فرصت پرداختن به آن را بیابم.

به صورت اجمال باید یاددهانی نمود که علت این وظیفه دهی، تا حدودی از یک جانب برمی گردد به روابط تاریخی المان با جنبش "باسمه چی" و از طرف دیگر نفوذ غیر قابل انکار المان در کشور های آسیای میانه به دنبال اضمحلال شوروی. چه تا جایی که از مطالعه جراید آنروز برمی آید، "شنازی- استخبارات المان شرق" در آستانه نابودی آن کشور وحدت دوباره آن با المان غرب، حدود ۶ میلیون دوسیه از همکاران خود داشت که از آن جمع بین ۵۰۰ هزار تا یک میلیون نفر آن در کشور های آسیای میانه که همان جمهورییت های مسلمان نشین شوروی سابق باشند، زندگی می نمودند.

المانها بر مبنای برخورداری از همان روابط گسترده بومی، در زمانی که می خواستند صنایع المان شرق را به نفع سرمایه انحصاری المان غرب، نو سازی و یا نابود نمایند، تمام مؤسسات صنعتی المان شرق را به نرخ "کاه و ماش" بر آن کشور فروخته، کادر های استخباراتی خود را در موقف برتر اقتصادی نیز قرار داد.

بر همین مبناست که وقتی افغانستان به اشغال ناتو و سایر متحدین خورد و بزرگ آن در می آید جمهوری فدرال المان ساحه شمال افغانستان را میراث پدری خود دانسته و به نیابت از آمریکا به رتق و فتق امور پرداخت. عکس المان که بر شمال لم داده است و انگلیس ها که می خواهند حاکمیت شان را بر جنوب استمرار بخشند، فرانسه از همان آغاز نه نقش برجسته ای در قبال قضیه گرفت و نه هم خواست سهمی متناسب با موقعیت جهانی اش را به دست بیاورد، در عوض به ارتباط افریقا دست آزاد گرفت.

همین دست آزاد است که فرانسه را در کشتار خلق لیبیا و اشغال آن کشور پیشقدم ساخته از سایر رقباء پیش انداخت. برتانیای که در تمام مدت اشغال افغانستان و عراق تقریباً عین سرنوشت المان در قبال بالکان را به چشم سر دیده و می بیند و خطر آن را که روزی تمام ساحه نفوذش در نیم قاره هند را از دست بدهد کابوس وحشتناک سیاست مداران آن کشورگردیده است، در این میان تا حدودی جبهه عوض نموده جهت رسیدن به منافع آنی خود در امکان یابی مبارزه علیه بحران مالی حاضر در سطح جهان و کشورش، با فرانسه بیش از آرزوی آمریکا نزدیک شده خواست سیاست هایش را در قبال منطقه و جهان با آن کشور هماهنگ بسازد.

از همین جاست که هر دو کشور (فرانسه و برتانیای) هریک به شکلی علیه ایران وضع خشن تر از آمریکا اتخاذ نموده کمپنی هایی را که تار نافتان بعد از چند دست لول خوردن، سرانجام با سرمایه بزرگ آمریکا گره می خورد در ایران تهدید نمایند. آمریکا هم چنین تهدیدی را بی جواب نگذاشته ضمن آن که خودش برپاکستان می تازد و به

صورت مستقیم به حریف می فهماند تا خودش را بشناسد، با چراغ سبزی که به عمالش در حاکمیت ایران می دهد، ماجرای سفارت خانه آن کشور به وجود می آید.

انگلیس که در چنین بازی به غیر از پاکستان جایی را سراغ ندارد تا از آن کمک بگیرد، ابتداء به وی مشوره و یا بهتر است نوشت دستور می دهد تا در کنفرانس بن شرکت نورزد، باشد امریکا سر عقل آمده منافع وی را آسیب نرساند و چون از این تهدید نتیجه نمی گیرد و کنفرانس بن برای غارت دومدار افغانستان به غیر از امریکا و المان به دیگران بها نمی دهد، لذا برتانيا به وسیله پاکستان با جاری ساختن حمام خون در افغانستان از کنفرانس بن انتقام کشیده، ضمن آن که حضور خود را مجدداً اعلام می دارد، خواستار سهم خویش نیز می گردد.

خوانندگان عزیز!

این که مجریان چنین جنایت هولناک و استخوان شکنی آشکار چه کسانی بوده و به کدام سازمان یا نهادی ارتباط داشته است، نمی تواند زیاد مهم باشد. حال می خواهد طالب ملاعمری باشد و یا هم طالب گروپ حقانی و افراد گلبدین و یا هم تنی چند از وهابیان لشکر کشمیر و یا هم از جایی دیگری؛ آنچه مهم است این است:

- ۱ - مجری این جنایت دشمن وحدت مردم و موجودیت کشوریست به نام افغانستان
 - ۲ - مجری این جنایت جاسوس و عامل بی مقدار یک نهاد استخباراتی دشمنان افغانستان است.
 - ۳ - این جنایت در کشوری صورت گرفته که تحمل عقیدتی بخشی از روان شناسی اجتماعی مردم آن را ساخته بر مبنای همان روان شناسی اجتماعی در تمام دوران ۱۴ سال جنگ ضد روسی با وجود هزاران جنگ و درگیری برای کسب قدرت و سود بیشتر حتا یک مورد به صورت نمونه هم اتفاق نیفتاده است.
 - ۴ - همان طوری که در مصاحبه خویش به ارتباط "هویت ملی" گفته ام باز هم تأکید می ورزم که در افغانستان کنونی دین، مذهب زبان و قوم خلاف کشور های دیگر که می توانند به مثابه عوامل وحدت به شمار رفته عناصری از هویت ملی مردمان آن را بسازند، در میهن ما؛ بقای کشور ایجاب می نماید تا ما در مقطع کنونی بسیار آگاهانه و شجاعانه از مذهب، زبان و قوم عبور نموده، شاخص بقای مان را در جغرافیائی که زندگانی می نمایم یعنی افغانستان عزیز، اقتصاد مشترکی که گرسنگی و فقر همگانی نمود آن است و تاریخ و سرنوشت مشترکی که در انتظار ماست، دانسته توطئه های امپریالیسم و ارتجاع را در نطفه خفه نماییم.
- این رشته سر داراز دارد